

دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۲۹، بخش

دوم پادشاهان ۲۲-۲۳، بخش ۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

هفته‌ی پیش دیدیم که چگونه قالب برای سال‌های آخر یهودا شکل گرفت. این هفته شاهد لحظه‌ای از امید هستیم. امیدی که متأسفانه خاموش شد، اما با این وجود، لحظه‌ای است

و ما می‌خواهیم در مورد اهمیت آن لحظه برای آینده‌ای بلندمدت فکر کنیم. همانطور که در پیشینه آمده است، یوشیا در کودکی، در سن ۸ سالگی، به سلطنت رسید و از سال ۶۴۱ تا ۶۰۹ قبل از میلاد حکومت کرد، اما او هنگام مرگ تنها ۳۹ سال داشت. شرایط مرگ او چندان مشخص نیست

آنچه از آغاز سلطنت او تا زمان مرگش اتفاق می‌افتد، فروپاشی واقعاً ناگهانی امپراتوری آشور است. آخرین پادشاه مهم، مردی به نام آشوربانیپال بود و حدود ۴۰ سال حکومت کرد. و به نظر می‌رسد که در طول آن سال، شاید آنها شروع به استراحت در افتخارات خود کردند، زیرا حداقل برای مدتی مصر را تصرف کرده ۴۰ بودند و به تمام اهداف خود رسیده بودند، اما اوضاع به وضوح از هم پاشید

وقتی او در سال ۶۲۹ درگذشت، همه چیز از آنجا به بعد فرو ریخت. ظرف ۲۰ سال، آخرین ارتش‌های آشوری به رودخانه فرات رانده شدند و برای زنده ماندن خود می‌جنگیدند. در سال ۶۰۹، فرعون مصر، به دلایلی که ما کاملاً نمی‌دانیم، تصمیم گرفت به شمال برود و ببیند آیا می‌تواند به آشوریان کمک کند یا خیر. اکثر مردم معتقدند که آنچه او به آن امید داشت، ننگه داشتن یک دولت ضعیف آشوری بین خود و بابل بود، و احتمالاً همین اتفاق هم افتاد

اما در گذرگاه مجدو، آن گذرگاه باریکی که از جاده ساحلی، باز هم از دیدگاه شما، از میان رشته‌کوهی که تا کوه کرمل امتداد دارد، عبور می‌کنید، یوشیا سعی کرد مصریان را متوقف کند. جالب است که در تواریخ فرعون از طرف خدا صحبت می‌کند و می‌گوید: من به یهوه خدمت می‌کنم و اگر با من بجنگید، با یهوه خواهد جنگید. و یوشیا گوش نداد

حالا، من گمان می‌کنم که بخشی از دلیل اینکه او گوش نداد این بود که کاملاً مطمئن بود فرعون نمی‌دانست او درباره چه چیزی صحبت می‌کند. اما به هر حال، یوشیا کشته شد. و بنابراین، می‌توانیم تصور کنیم که اگر او 20 سال دیگر زنده می‌ماند، چه اتفاقی می‌افتاد، اما در واقع، اصلاحاتی که او آغاز کرده بود، ناگهان به یک پایان ناگهانی و شکست‌خورده رسید

و او پس از خود حداقل سه پسر بر تخت سلطنت داشت. به گمان ما، بزرگترین آنها یهوایقیم بود که ۲۵ سال داشت. برادر بعدی او یهوآحاز بود که ۲۳ سال داشت

مردم یهوآحاز را بر تخت سلطنت نشانده‌اند. شاید او ضد مصری بود؛ ما نمی‌دانیم. اما به دلایلی، او را به برادر بزرگترش، یهوایقیم، ترجیح دادند

خب، مصری‌ها او را تنها پس از سه ماه دستگیر کردند و به مصر بردند و یهوایقیم، برادر بزرگتر، را بر تخت سلطنت نشانده‌اند. خب، او فوراً به مصر فروخته شد. همانطور که کتاب مقدس به ما می‌گوید، مصر خراج هنگفتی بر یهودا گذاشته بود و یهوایقیم با گرفتن مالیات از ثروتمندان، آن را جمع‌آوری کرد

این در سال ۶۰۹ میلادی بود. خب، کمک فرعون به آشوری‌ها هیچ فایده‌ای برایشان نداشت و بابلی‌ها ارتش را شکست دادند.

و چند سال بعد، در سال ۶۰۵، نبوکدنصر از راه رسید و یهو یاقیم اسب‌هایش را عوض کرد. او مصریان را رها کرد و خراجگزار بابل شد. اما در سال ۶۰۱، نبوکدنصر در مرزهای مصر شکست خورد.

این برای همه، از جمله خودش، به نوعی غافلگیرکننده بود. او ارتش خود را برای تجدید قوا به بابل عقب کشید. ظاهراً یهو یاقیم فرصت را مناسب دید و تصمیم به شورش گرفت.

پس از آن، با عقب‌نشینی بابلی‌ها، واضح است که متن کتاب مقدس در مورد مهاجمان صحبت می‌کند. مطمئناً به نظر می‌رسد که اوضاع به نوعی از هم پاشیده شده بود و هیچ قدرت بزرگی در منطقه وجود نداشت. و بنابراین، اورشلیم در معرض همه این حملات قرار گرفت.

اما نبوکدنصر در حال ظهور بود و مصر در حال سقوط. نبوکدنصر توانست دوباره قدرت بگیرد و بازگردد. و گاهی اوقات، ما دقیقاً نمی‌دانیم چه زمانی، شاید در سال ۵۹۹، بابلی‌ها بازگشتند.

و در سال ۵۹۸، یهو یاقیم درگذشت. ما نمی‌دانیم چرا. پادشاهان و تواریخ با هم موافق نیستند.

تواریخ می‌گوید که او در اسارت در بابل درگذشت. و کینگز چیزی از این موضوع نمی‌داند. بنابراین، این موضوع کمی مرموز است.

من فکر می‌کنم شهر محاصره شده بود. واضح است که طاعون وجود داشت. قحطی هم بود.

هرج و مرج عمومی حاکم بود. فکر می‌کنم آنها دقیقاً نمی‌دانند چه اتفاقی برای یهو یاقیم افتاده است. اما او مرد.

پسرش، یهو یاقیم، ۱۸ ساله، به سلطنت رسید و بلافاصله تسلیم شد. او دوباره بر تخت سلطنت نشست، مانند عمویش که سه ماه قبل بر تخت سلطنت نشسته بود. و تمام خانواده، تمام خاندان سلطنتی، به اسارت در بابل برده شدند.

و بنابراین، پسر شماره سه به سلطنت می‌رسد. نام او متنیا بود. و ما دقیقاً نمی‌دانیم چرا، اما نبوکدنصر نام او را به صدقیا تغییر داد.

خب، پسر شماره یک یوشیا، پسر شماره دو و پسر شماره سه او هستند.

کتاب مقدس هرگز صدقیا را پادشاه مشروع نمی‌داند. او نوکر بابلی‌ها بود. بابلی‌ها او را بر تخت سلطنت نشانده‌اند.

و بنابراین یهو یاقیم یک بدبین است. هفته آینده در مورد آن صحبت خواهیم کرد. و صدقیا مردی بود که با قطب‌ها حکومت می‌کرد.

باد از هر طرف که می‌وزد، او طرفدار همان طرف بود. و در نهایت، او عهد خود را با نبوکدنصر شکست. و در سال ۵۸۹، محاصره در ژانویه آغاز شد.

نه، قراره ۸۸ بشه. نه، فکر کنم ۸۹ هست. ببینیم چی میشه.

در ژانویه آغاز شد. و در ماه ژوئیه سال ۵۸۶، شهر سقوط کرد. بنابراین این پیشینه همه اتفاقاتی است که پس از یوشیا رخ می‌دهد.

اما برای اینکه به شما ایده‌ای از مسیرمان، مخصوصاً هفته آینده، بدهم. خوب، به تورات نگاهی می‌اندازیم. به آنچه در آیه دوم فصل ۲۲ درباره یوشیا گفته شده است توجه کنید.

او کاری را انجام داد که در نظر خداوند درست بود. این کاملاً عادی است. اما حالا، آنچه در ادامه می‌آید اینطور نیست.

او کاملاً از راه پدرش، داوود، پیروی کرد و به راست یا چپ منحرف نشد. این غیرمعمول است. این موضوع چیزهای بیشتری در مورد او می‌گوید، حتی از بهترین پادشاهان قبلی، که حزقیا و آسا بودند.

بنابراین، واضح است که این مرد جوان با پدر بزرگ و پدري بسیار بسیار، می‌خواهم بگویم بدعت‌گذار، اما مرتد، به وضوح توجه کرده است. و او نه تنها کار درست را انجام می‌دهد، بلکه بر اساس آنچه در مورد داوود به ما گفته شده، او از صمیم قلب برای خدا بود. در اینجا هیچ دلی از هم پاشیده نیست.

او از بالا تا پایین مرد خداست. حالا، واضح است که او کتاب مقدس را نمی‌داند. آنچه او می‌داند، آشکارا از طریق سنت، آموزه‌های شفاهی و از طریق کلام است، زیرا معبد در وضعیت نامساعدی قرار دارد.

آیات چهار و پنج. نزد حلقیا، کاهن اعظم، برو و از او بخواه پولی را که به معبد خداوند آورده شده و دربانان، از مردم جمع‌آوری کرده‌اند، آماده کند. آنها را به مأمورانی که برای نظارت بر کار معبد منصوب شده‌اند، بسپار.

آیا این مردان به کارگرانی که معبد خداوند را تعمیر می‌کنند، دستمزد می‌دهند؟ حالا، چرا فکر می‌کنید معبد نیاز به تعمیر داشته است؟ خوب، هنوز ویران نشده است. سلف او چه کسی بود؟ بله، منسی.

سال فساد. و من فکر می‌کنم اینجا چیز بیشتری در جریان است. سال‌ها پیش، من از یک معبد هندو در ۵۲ نزدیکی ماوند، ویرجینیای غربی بازدید کردم.

بله، موند، ویرجینیای غربی. گروهی از هندوها یک مزرعه بزرگ خریده بودند، و بنابراین کشیشی که من با او اقامت داشتم و جلساتی برگزار می‌کرد، گفت، باید این را ببینی. بنابراین، او مرا از رودخانه اوهایو عبور داد. ما در اوهایو بودیم.

مزرعه خیلی به هم‌ریخته بود، که من را تحت تأثیر قرار داد. بالاخره به معبد رسیدیم. خوب، معبد خیلی قشنگ بود.

تمام رنگ‌های رنگین‌کمان و هر چیز دیگری. و بعد ما پشت سرش رانندگی کردیم. همه‌اش ظاهر سازی بود.

حالا، چرا اینطور می‌شود؟ و من فکر می‌کنم پاسخ این است که بت‌پرستی باور ندارد که این جهان واقعی است. این جهان فقط یک سایه است. بنابراین، نه تنها منسی معبد را حفظ نمی‌کرد، زیرا معبد یهوه بود و او هیچ علاقه‌ای به آن نداشت، بلکه من معتقدم که پذیرش اساسی جهان‌بینی بت‌پرستانه توسط او نیز بر آن تأثیر می‌گذاشت.

اگر باور دارید که این دنیا واقعی است، پس مراقبت از این دنیا مهم است. حفظ آنچه این دنیا دارد به خاطر خدا، نه به خاطر دنیا، نه به خاطر ما، بلکه به خاطر خدا. و بنابراین، توجهی که سلیمان سال‌ها پیش به معبد داشت، نشانه‌ای از الهیات او بود.

این دنیای واقعی است که خدا به ما داده است. این یک دنیای واقعی است که او ما را مسئول آن قرار داده است. و ما باید آن را در بالاترین سطح حفظ کنیم.

بنابراین، معبد در حال ویرانی است. همانطور که در چند لحظه آینده خواهیم دید، پر از چیزهای بت‌پرستانه است. و بنابراین کارگران منصوب شده‌اند.

حالا، می‌خواهم به آیه ۷ توجه کنید. آنها نیازی به حساب پس دادن پولی که به آنها سپرده شده است ندارند، زیرا در معاملات خود صادق هستند. این نقل قول مستقیمی از چیزی است که در مورد سازندگانی که یک قرن پیش زیر نظر یوآش کار می‌کردند، گفته شده است. من تعجب می‌کنم که چرا قبلاً این را از من شنیده‌اید؛ وقتی کتاب مقدس این را می‌گوید، به این دلیل است که نکته‌ی مهمی در آن وجود دارد.

نکته‌ی مهمی وجود دارد که روح‌القدس می‌خواهد ما به آن پردازیم. باز هم، گمان می‌کنم که دقیقاً به همین نکته مربوط باشد. یعنی، مأموریت خدا مستلزم آن است که گفتار و رفتار ما با هم مطابقت داشته باشند.

واقعیتی در کلمات ما وجود دارد که با واقعیت رفتار ما مطابقت دارد. باز هم، اگر این دنیا یک سایه باشد و شما آیین‌های جادویی اجرا کنید تا دنیای واقعی را وادار به انجام کاری کنید که شما می‌خواهید، پس این دنیا خیلی مهم نیست. و آنچه در این دنیا می‌گویید و هستید، خیلی مهم نیست.

مهم این است که آیا مراسم را درست انجام می‌دهید، آیا جادو را درست انجام می‌دهید یا نه. اما شما که هستید، آیا حرف‌ها و رفتارتان با هم مطابقت دارد یا نه، و این چه ربطی به چیزی دارد؟ من گمان می‌کنم که این همان چیزی است که اتفاق می‌افتد. در کار روی معبد واقعی، صداقت مهم است.

آنها با هم می‌روند. حالا، کاهن اعظم کتاب را پیدا می‌کند و آن را تشخیص می‌دهد، که کتاب تورات است. اما آن را به کاتب یا شاید کاتب می‌دهد.

دارم. او را منشی می‌نامد. من گمان می‌کنم بیشتر کاتب، نویسنده باشد NIV من اینجا

و شافان، نویسنده، آن را نزد یوشیا می‌آورد و می‌گوید، حلقیا، کاهن، کتابی به من داده است. باز هم، من تعجب می‌کنم که آیا این موضوع مهمی است یا خیر. حلقیا، کاهن اعظم، این را به عنوان تورات می‌شناسد.

شافان، اما این هیچ اهمیتی برای شافان ندارد. این فقط یک کتاب است، فقط یک کتاب دیگر. فکر می‌کنم منظور این است که جدا از افراد مذهبی، این فقط یک کتاب است.

من فکر می‌کنم این به از دست دادن آگاهی از کلام خدا به عنوان چیزی که در میان ما اتفاق می‌افتد اشاره دارد - فقط یک کتاب.

اگر من چیزی در مورد آن ندانم، واقعاً مهم نیست. حالا سوال این است که چطور ممکن است گم شده باشد؟ همانطور که در مقدمه گفتم، اکثر محققان امروزی، در بین محققان عهد عتیق، خواهند گفت که این امکان ندارد. گم نشده بود.

در این زمان ایجاد شد. ارمیا نقل قول‌های زیادی از این کتاب می‌کند و تمام نقل قول‌های او از تثنیه است. بنابراین، پیشنهاد این است که این کتاب تثنیه بود که پیدا شد، و استدلال این است که یک گروه نبوی در حال رشد بودند، و آنها واقعاً نگران بت‌پرستی اسرائیل بودند و شروع به فکر کردن در مورد این توحید و این شخصیت یهوه کردند که برخی از مردم آن را می‌پرستیدند و تصمیم گرفتند که ما باید این افراد را اصلاح کنیم.

بنابراین، آنها متوجه شدند که معبد در حال تعمیر است. بنابراین، آنها کتاب را نوشتند و آن را در آنجا چسباندند تا پیدا شود که گویی موسی آن را نوشته است. به شما می‌گویم، این نظر اکثریت در بین محققان عهد عتیق امروز است.

پس چطور ممکن است گم شده باشد؟ به هر حال، چطور ممکن است قانون اساسی ایالات متحده گم شود؟ نظر شما چیست؟ بسیار خوب، احتمالاً نسخه‌های متعددی وجود نداشته است. آنها تدریس و خواندن آن را متوقف کرده بودند. بله، فکر می‌کنم دقیقاً همین‌طور است.

در آن نوع جامعه‌ای که نوشته‌های زیادی وجود ندارد، نوشته‌ها بیشتر از آن چیزی بود که برخی می‌خواهند بپذیرند، اما نه زیاد، جایی که سنت شفاهی به هر حال عامل اصلی بود، بنابراین فکر می‌کنم که حتی قبل از منسی و در طول آن ۵۵ سال منسی و آمون، در عمل از بین رفته بود. بگذارید یک نکته دیگر در مورد نظرات علمی اینجا بگویم. امروزه کسانی هستند که می‌گویند، خب، آنها می‌دانستند. مردم می‌دانستند که این نوشته توسط موسی نوشته نشده است.

آنها این نوع چیزها را پذیرفتند، و شما با قرار دادن نام یک فرد مسن که مردم با افتخار از او یاد می‌کردند، اما همه می‌فهمیدند، بر آموزه‌های خود تأثیر گذاشتید. که من با احترام می‌گویم مزخرف است، یکی از نشانه‌های کتاب‌های جعلی، یعنی آن کتاب‌هایی که در مجموعه استاندارد ما نیستند، به وضوح توسط کسی غیر از آنچه ادعا می‌کنند نوشته شده‌اند. به عبارت دیگر، اگر کسی شک داشت که کتاب‌ها همان چیزی هستند که ادعا می‌کنند، وارد مجموعه اصلی نمی‌شوند.

بنابراین، حداقل یک دانشجوی عهد عتیق اصرار دارد که، در واقع، بهتر است به کتاب ایمان داشته باشید. اگر کتاب می‌گوید که توسط موسی نوشته شده، همین برای من کافی است. همین برای من کافی است.

بنابراین، به واکنش یوشیا توجه کنید. وقتی پادشاه کلمات کتاب تورات را شنید، جالب اینجاست که تشخیص داد از کجا آمده است؛ لباس خود را پاره کرد. او این دستورات را به حلقیا، کاهن، اخیقام، پسر شافان، عکبور، پسر میکایا، شافان، منشی، و اشعیا، خادم پادشاه، داد.

بروید و از جانب من و قوم و تمام یهودا، از خداوند درباره آنچه در این کتاب یافت شده نوشته شده است، بپرسید. چرا او چنین واکنشی نشان داد؟ او چیزی در مورد واکنش دیگران نگفت. به نظر نمی‌رسد که حلقیا، کاهن اعظم، چنین واکنشی نشان داده باشد.

ردایش را پاره کرد. فکر می‌کنید چرا چنین واکنشی نشان داد؟ او به آنچه در آن نوشته شده بود و آنچه ما قبلاً در مورد شخصیت او گفته بودیم، اعتقاد داشت؟ بله، بله. حتی اگر او شاید متن نوشته شده را نمی‌دانست، یهوه را می‌شناخت و می‌دانست یهوه چگونه است و حالا اسکات عزیز، این کتابی است که از یهوه الهام گرفته شده و بین چه می‌گوید.

به عبارت دیگر، او آماده بود تا پاسخ دهد. او قلبی داشت که آماده پاسخ دادن بود. و فکر می‌کنم اینجاست که در این بخش، می‌توانم بگویم کلمه برای من و شماست.

آیا قلب من نسبت به خداوند مهربان است؟ آیا قلب من پذیرای تمام حرف‌های اوست؟ یا دارم دیواری دور خودم می‌کشم تا از ایده‌های ناراحت‌کننده‌ی خدا در امان باشم؟ یا دارم می‌گویم، پروردگارا، من کلام تو را می‌خواهم. من حقیقت تو را می‌خواهم. من اراده‌ی تو را هر چه که باشد می‌خواهم.